

یادداشت‌های تاریخی

- ۷ -

و فیات معاصرین

از یاد داشت‌های استاد علامه آقای

محمد قزوینی

حرف شش

شلی نعمانی، محمد از علمای مشهور هندوستان است ولی جمیع تألیفات (۱۲۷۴-۱۲۴۳ قمری) او (باستثنای یکی دو که عربی است و یکی که بفارسی است باسم «کلیات» که از قرار تقریر صدیقی نام در شرح احوال او در دائرة المعارف اسلام عبارت است از مجموعه از اشعار ولی نمیکوید اشعار خود اوست یا اشعار غیر او از شعراء ایرانی یا هندی که بفارسی شعر گفته‌اند) مابقی همه بزبان اردو است که در ایران چندان خواننده ندارد، حتی «شعر العجم» او در تراجم شعراء ایران در چهار جلد آن نیز بزبان اردو است ولی خوش بختانه دو جلد آن بتوسط آقای سید محمد تقی فخر داعی گیلانی بزبان فارسی ترجمه شده است، جلد اول در سنه ۱۳۱۶ شمسی و جلد دوم آن در همین سال جاری در طهران بطبع رسیده است.

صاحب ترجمه در سنه هزار و دویست و هفتاد و چهار قمری مطابق ۱۸۵۷ میلادی در اعظم گره متولد شد و بعد از تحصیلات علوم اسلامی از فقه و حدیث و غیره و آموختن زبانهای عربی و فارسی در سنه هزار و سیصد قمری بسمت معلمی زبانهای عربی و فارسی در مدرسه علیگره منتصب گردید، و در سنه

هزار و سیصد و ده قمری سفری بخاور میانه کرده در بلاد سوریه و مصر و استامبول و بیروت و بیت المقدس مدتی سیاحت نمود و سپس در سنه ۱۳۱۴ هجری قمری از جانب نظام حیدرآباد بوظیفه مدیر اداره علوم و فنون شهر مزبور منصوب گشت و ازین بعد بواسطه اطلاعات وسیعی که از علوم اسلامی و ادبیات السنه ثلاثه اردو و عربی و فارسی اندوخته بود همچنان از شغلی بشغلی و از منصبی بمنصبی از مشاغل علمی و ادبی منتقل میگردد و تلامذته بسیاری از اطراف پیرامون او گرد آمدند تا بالاخره در بیست و هشتم ذی الحجه سنه هزار و سیصد و سی و دو قمری مطابق ۱۸ نوامبر سنه ۱۹۱۴ داعی حق را لیک گفت و سن او در وقت وفات پنجاه و هفت سال بوده است.

شعاع الملك
میرزا محمد حسین شعاع پسر حاجی ابوالحسن
(۱۳۷۶-۱۳۶۳ قمری) شیرازی از فضلا و شعرای معاصر مقیم شیراز و مؤلف تذکره بنام «اشعه شعاعیه» در تراجم احوال شعرای فارس که قسمتی ازین تذکره در سی سال قبل از محرم ۱۳۳۶ الی ذی الحجه ۱۳۳۷ قمری در پاورقی روزنامه هفتگی فارس منطبعه شیراز چاپ شده است و فاضل دانشمند آقای سعید نفیسی سوادى ازین قسمت برای خود برداشته اند و ما سابق در شرح احوال داور شیرازی تاریخ تولد و وفات او را از روی همان نسخه فاضل معزی الیه نقل کرده ایم.

مرحوم شعاع کتابخانه بسیار نفیس جامعی در مدت عمر خود جمع کرده بود که حاوی بسیاری از نسخ نادره نایاب بوده است، از جمله نسخه بسیار نفیسی از کتاب «بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض» تألیف عبدالجلیل بن ابی الحسین بن ابی الفضل قزوینی رازی که در حدود سنه پانصد و پنجاه و شش قمری بفارسی بسیار شیرین سلیس فصیح روان تألیف شده و نسخ آن بغایت نادر است و آن مرحوم این نسخه نفیس را در حیات خود با آقای علی اصغر حکمت هدیه کردند و معظم له نیز

کمال لطف و مرحمت فرموده و از روی آن يك نسخه برای راقم این سطور نویسانیده اند.

و دیگر نسخه از شیراز نامه مورخه سنه هشتصد و سی و سه قمری که قدیمترین نسخه است که اینجانب تا کنون از شیراز نامه دیده‌ام و محتویات آن تقریباً بمقداریک ربع از نسخه مطبوعه طهران زیاد تر است و این نسخه را آقای علی اصغر حکمت بعد از وفات آن مرحوم از ورثه او خریداری کرده و قریب دوسه سال است که با کمال وسعت قلب آنرا برسم امانت بمن عاریه داده‌اند و من آنرا از اواسط شد الا زار تألیف معین الدین ابوالقاسم جنید شیرازی ببعد در تصحیح آن کتاب بکار برده‌ام چون مقارن همان اوقات بدست من رسید نه قبل از آن، و فی الواقع وجود این نسخه فوق العاده بتصحیح قسمت اخیر شد الا زار مدد نمود.

باری کتابخانه آن مرحوم بعد از وفاتش متفرق گردید ولی گویا اغلب کتابهای نفیس آن خوشبختانه بدست اهلس افتاده است.

تولد صاحب ترجمه در یازدهم ذی القعدة سنه هزار و دوست و هفتاد و شش قمری بوده است، و وفات او عصر روز چهارشنبه هشتم جمادی الاخره سنه هزار و سیصد و شصت و سه قمری مطابق دهم خرداد سنه ۱۳۲۳ شمسی روی داد در شیراز در سن هشتاد و هفت سالگی:

امیرشکیب ارسلان
(وفاتش در ۱۳۶۶)
قمری)

از اشهر مشاهیر نویسندگان عرب و از اشعر شعراء
آنها و یکی از بزرگان و سیاسیین، اصل آنها از طایفه «دروز»
لبنانین میباشد و دروز چنانکه معلوم است از فرق غلاة

شیعه‌اند، وی در غالب فنون ادب بسیار متبحر و محیط بجزئیات و شعب آن مسائل
بود و زبان فرانسه را در کمال فصاحت و سلاست تکلم می نمود. من این مرحوم را
در اواخر جنگ عمومی اول در برلین شناختم و غالباً سفارت طهران می آمد و من

وجود او را مغتنم دانسته با او از هردری و هر موضوعی از مواضع ادبی با تاریخی با علم انساب قبائل عرب که مخصوصاً وی در آن علم یدی طولی بل یدی بیضا داشت صحبت می‌کردیم و فی الواقع در هر یک از فنون مذکوره من او را مصداق مثل معروف حدث عن البحر و لاجرح میدیدم و از محضر او هرگز سیر نمیشدم. و در اغلب مجالس و محافل دعوت‌های عمومی که بتوسط وزارت خارجه آلمان تشکیل میشد و غالب اعیان و اشراف و روزنامه نگاران آلمانی در آنجا حضور می‌یافتند و موضوع آن دعوتها غالباً صحبت از سیاست متفقین در ممالک شرق بود و بسیاری از خود سیاسیون آلمان در آن مجالس بنطاق می‌پرداختند اغلب میدیدم که یکی از هندیهای فاضل خیر مطلع از سیاست برخاسته بزبان انگلیسی نطق غربائی در خصوص سیاست انگلیس در هندوستان یا آنکه همین صاحب ترجمه امیرشکيب ارسلان برخاسته بزبان فرانسه فصیح بدون اصلا و ابدا تلجلیج لسانی نطق طولیل مبسوطی در انتقاد سیاست انگلیس و فرانسه در ممالک عربی زبان و مخصوصاً در وطن خود او لبنان و سوریه ادا می‌نمود.

بعد از جنگ عمومی اوّل مرحوم شکيب ارسلان درسویس (گویا در ژنو) با معاونت یکی از هموطنان خود مجله بزبان فرانسه تأسیس نمود باسم «ملت عرب» که سالهای سال دایر بود و نمیدانم عاقبت آن بکجا انجامید و همین قدر میدانم که انتشار آن مجله باعث آن شده بود که از طرف یکی از دو دولت فرانسه یا انگلیس ورود او بخاک سوریه و لبنان یعنی وطن خود او مدهت‌های مدید برای وی ممنوع بود.

مؤلفات و نشریات مرحوم شکيب ارسلان که من خود دارم یا دیده‌ام از قرار ذیل است (ولی غیر اینها میدانم که باز نشریاتی دارد که من از اسم و موضوع آنها اطلاعی ندارم):

۱- با کورة که عبارت از قسمتی از اشعار خود اوست، بیروت سنه ۱۸۸۸ میلادی.

- ۲- المختار من رسائل الصایى جزء اول ، در بعدا (لبنان) سنه ۱۸۹۸ میلادی چاپ شده است .
- ۳- آخر بنی سراج که تعریب از رمانی است از شاتوبریان نویسنده معروف فرانسوی ، و در آخر آن تعریب خلاصه مفید جامعی از تاریخ اندلس خود مرحوم شکیب ارسلان احاق نموده است ، مصر ۱۹۲۵ میلادی ،
- ۴- اناذیل فرانس فی مبادله ، تعریب همو ، مصر ۱۹۲۵ میلادی ،
- ۵- حواشی و توضیحات و تعلیقات و تحقیقات مستقل بسیار مفصل مبسوطی بر کتاب حاضر العالم الاسلامی تألیف لوتروپ استودارد امریکائی و تعریب استاد عجاج نویض ، چهار جلد در دو مجلد که مجموعاً متجاوز از ۸۰۰ صفحه است و ازین هشتصد صفحه لا اقل ششصد صفحه آن عبارت است از حواشی و توضیحات مذکور راجع بشرح اوضاع و احوال کنونی مسلمین در بلاد اسلامی یا بلادی که جماعتی از مسلمین در آنجا ساکن اند و در بسیاری از این بلاد خود مؤلف بشخصه سفر نموده و تحقیقات عمیق از احوال مسلمین آنجا ها کرده ، و در حقیقت جمیع معلومات وسیع بیکران خود را در این کتاب نفیس که شاهکار تألیفات او بلکه یکی از شاهکارهای ادبی و اجتماعی قرن حاضر است در این چهار جلد گنجانیده است ، و این کتاب تا آنجا که من میدانم دو مرتبه چاپ شده است و هر دو چاپ را من دارم چاپ اول در سنه ۱۳۴۳ و چاپ دوم در سنه ۱۳۵۲ قمری هردو در قاهره بعمل آمده است .
- ساحب ترجمه در اوایل سنه هزار و سیصد و شصت و شش هجری وفات یافت در حدود ماه صفر یا ربیع الاول از سنه مذکوره زیرا که در شماره هفدهم مجله البیان که در نجف اشرف چاپ میشود مورخه ۹ ربیع الثانی ۱۳۶۶ مطابق اول مارس ۱۹۴۷ میلادی خبر فوت او را مجملآ میدهد و میگوید يك ماه قبل از این روی داده است ولی دیگر هیچ نمیگوید در چه شهری و چه نقطه ، رحمه الله علیه رحمه واسعة .

شمس العلماء حاجی میرزا محمد حسین، در سال هزار و دویست و شصت و در قریب گرگانی در قریه گرگان عراق یا اراک با ملای امروزه متولد گردید (۱۲۶۴-۱۳۴۵ قمری) [گرگان بفتح گاف فارسی و فتح راه مہمله و کاف عربی و الف و در آخرون بروزن هیجان و طیران از قرای عراق عجم است نزدیک تفرش و آشتیان و فراهان. یکی از ادبای هند که فعلاً آسمش را فراموش کرده ام در کتابی که در تراجم شعرای معاصر ایران جمع کرده است نسبت گرگانی را در مورد همین صاحب ترجمه همه جا گرگانی با دو گاف فارسی چاپ کرده است یعنی خیال کرده است که وی منسوب بگرگان یعنی جرجان معروف است و لهذا ما برای احتراز از وقوع عین همین تصحیف در این کلمه در خارج ایران در مورد صاحب ترجمه ضبط این نسبت را در اینجا لازم دیدیم]. پدرش حاج میرزا علی رضا از تجار معروف و اکتز مقیم در قم بوده، صاحب ترجمه تحصیلات اولیه خود را در قم نموده و قریب سه سال هم در عتبات در محضر درس مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی و حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل بتحصیل فقه و اصول پرداخت و سپس بطرف هندوستان سفر نمود و مدت نه سال در بمبئی و سایر نقاط هند اقامت نمود و در سنه ۱۳۲۳ قمری مسافرتی بققاز و ترکستان و اسلامبول و بعضی نقاط ترکیه نموده از آنجا بمکه مشرف شد و در طهران در مدارس علمیه و نظام و سیاسی و دارالفنون تدریس فقه و ادبیات عربی و فارسی را عهده دار بود و از تألیفات معروف بسیار مفید او که برای مدرسه سیاسی تصنیف نموده و در همانجا تدریس میکرده و بطبع نیز رسیده است کتاب ابداع البدایع است بفارسی در صنایع بدیع مرتب بترتیب حروف معجم که در نهایت سهولت هر صنعتی را میتوان در آن کتاب پیدا کرد و مثالهای فصیح واضعی برای هر صنعتی از کلام مشاهیر شعرا و فصحا زده است و این کتاب بطبع رسیده است و چنانکه در فوق گفته شد از کتب بسیار مفید این عصر است که با استغراب بیگو و طرزی

مبتکر بعرضه ظهور آمده است، و او را غیر از ابداع البدایع تألیفات عدیده دیگر است اغلب در ادبیات و بعضی دیگر نیز در مواضع دیگر، و اسامی تألیفات او در صورتی که پسر آن مرحوم ضیاء الدین قریب مستشار سفارت ایران در باریس در ماه ژوئن ۱۹۳۶ میلادی بمن داده است موجود است و اینجا موقع تفصیل آن نیست. صاحب ترجمه در حدود ۱۳۳۲ قمری از طرف وزارت عدلیه بسمت مستشاری دیوان تمیز منصوب گردید، و وفات او در روز چهاردهم شعبان سنه هزار و سیصد و چهل و پنج قمری مطابق ۲۷ بهمن ۱۳۰۵ شمسی در طهران روی داد و در جنب مزار ابن بابویه در شش کیلومتری جنوب همان شهر مدفون گردید.

شمس العلماء شیخ محمد مهدی پسر ملا غلامعلی مشهور بحاجی
عبدالرب آبادی آقاخوند بن حسن بن رضا بن خدا بنده بن رضابنده . حاجی
(وفاتش در ۱۳۳۹ قمری) آقاخوند پسر صاحب ترجمه در عبدالرب آباد که دهی است
از بلوک دشتی از توابع قزوین ساکن بود و در کلیه آن بلوک مشهور و صاحب ریاست
دینی بود و در بیست و یکم ربیع الثانی سنه هزار و سیصد و شش هجری در همان قریه
عبدالرب وفات یافت در سن هشتاد سالگی.

پسر او شمس العلماء صاحب ترجمه علوم و معارف اولیه را از صرف و نحو و معانی و
بیان و فقه و اصول در قزوین در نزد علماء مشهور آن شهر فراگرفت آنگاه از قزوین
بظهران آمد و سالی چند در مدرسه دوستعلی خان معیر الممالک یعنی در همان مدرسه که
پدر راقم این سطور عبدالوهاب قزوینی مشغول تحصیل و تدریس بود بتکمیل مراتب
پرداخت و سپس در حدود سنه هزار و دو بیست و نود و چهار هجری بر حسب انتخاب مرحوم
علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه^۱ وزیر علوم پسر فتحعلی شاه بسمت یکی از مؤلفین اربعه

۱ - یکی از سه شاهزاده بسیار فاضل عالم هنرور قاجاریه و آندوی دیگر یکی
مرحوم معتمد الدوله حاجی فرهاد میرزا بود و دیگر بهمن میرزا پسر عباس میرزا
نایب السلطنه بن فتحعلی شاه است.

نامه دانشوران در اداره دارالتألیف پذیرفته شد^۱ و تا آخر عمر مرحوم علی قلی میرزای مذکور یعنی تا سنه ۱۲۹۸ قمری در تحت نظر آن شاهزاده فاضل بجمع مواد برای جلد اول نامه دانشوران هر چهار نفر مذکور مشغول بودند و پس از وفات آن شاهزاده آن اداره و همه متعلقات آن بحکم ناصرالدین شاه منتقل شد بمرحوم محمد حسن خان، اعتماد السلطنه که زبان فرانسه را از قرار مذکور خوب میدانست ولی از علوم اسلامی و عربیت و تاریخ مسلمین و رجال و امثال آن بکلی بی بهره بود، لهذا تمام کارهای علمی و ادبی این اداره تا درجه سست و ضعیف و منحل گردید و بازار «استبداد ادبی» رواج پیدا کرد باین معنی که مرحوم اعتماد السلطنه بزور و تهدید و امیداشت که فضائلی که در جزو اداره دارالتألیف یا دارالترجمه بودند کتابهایی که خود او موضوع آنها را اقتراح میکرد تألیف نمایند و بعد خود او آنها را باسم خود طبع و نشر و امضاء می نمود، مثلاً کتاب المآثر والآثار از باه بسم الله تا تاه تمت از آثار قلمی همین صاحب ترجمه مرحوم شمس العلماء است چه من با سبک تحریر و انشاء او کاملاً آشنا هستم و بسیاری از اوقات در حاشیه کتاب مزبور بعضی علاوه ها و تصحیحات بخط نسخ ملیح شبیه ثلث خود آن مرحوم واضحاً دیده میشود، و دیگر جزو اعظم سه جلد مطلع الشمس نیز عیناً بانشاء و قلم اوست مگر شرح احوال شعراء فارسی و بعضی جزئیات دیگر که بقلم مرحوم میرزا محمد حسین فروغی و غیر اوست و كذلك جزو اعظم بلکه تمام التدوین فی احوال جبال شروین در تاریخ مازندران، و دیگر تاریخ اشکانیان است موسوم بدر التیجان فی تاریخ بنی اشکان در سه جلد که از قراری که خود مرحوم میرزا محمد حسین فروغی میگفت و من شفاهاً

۱ - آن سه نفر دیگر یکی مرحوم حاجی میرزا ابوالفضل ساوجی بود و دیگر میرزا حسن طالقانی که شنیدم بعد ها در طریقه بایه درآمد و دیگر در غیر جلد اول کتاب نگذاردند شرکت کند و او را از اداره دارالتألیف اخراج نمودند و سوم پدر راقم این سطور عبدالوهاب بن عبدالملکی گلپزوری قزوینی .

و مکرراً از او شنیدم و گویا در بعضی از شماره های روزنامه های تربیت هم خود آن مرحوم واضحاً باین مطلب آشکارا تصریح کرده تألیف این کتاب را بخود نسبت داده است ولی سه جلد منتظم ناصری و سه چهارجلد مرآت البلدان تلفیقی است از کتب مختلفه عربی و فارسی و فرانسه که بقلم چندین نفر از متخصصین این زبانها در آن عصر است که از کتب متفرقه جمع شده است.

باری در مدت هجده سال از سنه ۱۲۹۶ قمری که تاریخ طبع اولین مجلد نامه دانشوران است تا سنه ۱۳۲۴ قمری که تاریخ طبع جلد آخر از کتاب مزبور است هفت مجلد از آن کتاب که دو جلد آن نسبتاً بزرگ و عظیم الحجم است و مابقی هر کدام باندازه ثلث مجلد اول است و بحرف شین معجمه منتهی میشود از چاپ درآمد و از آن بعد بکلی متوقف و منقطع گردید.

مرحوم شمس العلماء با پدر راقم این سطور عبدالوهاب قزوینی چنانکه در بالا بدان اشاره شد هم مدرسه بودند یعنی هر دو در مدرسه مرحوم دوستعلی خان معیر الممالک حجره داشتند و آنجا تعلیم و تعلم مینمودند و پس از تأسیس اداره دارالتألیف نامه دانشوران در حدود ۱۲۹۴ قمری در تحت نظارت مرحوم شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه هر دو در آنجا بعنوان مؤلف پذیرفته شدند و هر دو بدین طریق همکاری و همقطاری شدند و تا آخر عمر پدر من یعنی تا ماه محرم ۱۳۰۶ قمری این همکاری و همقطاری مابین ایشان برقرار بود و سپس بعد از وفات پدر من در تاریخ مزبور مرحوم شمس العلماء که چنانکه بعد ها دانستیم وصی پدر من بوده مقدار قلیلی از شهریه را که پدر من از اداره دارالتألیف میگرفت سعی نموده باسم من برقرار داشت و با آن مقدار قلیل والده صالحه ما که خدایش از ما جزای خیر دهد و او را غریق رحمت خود گرداند ما را که دو برادر و یک خواهر بودیم بزرگ گردانیده همه را بعد رشد و تمیز رسانید و در تمام این مدت مرحوم شمس العلماء با وجود بعد مسافت

بین منزل او که پشت مدرسه سپهسالار جدید بود و منزل ما که نزدیک مدرسه معیر الممالک بود غالباً بمنزل مامی آمد و از حال و وضع زندگانی مادی ما و کیفیت درس و بحث ما دو برادر استفسار و تفقد میکرد و بانواع وسایل ما را در تحسیلات خود تشویق مینمود . از جمله یاد دارم که وقتی بمن گفت که تا خطبه قاصعه (از خطب معروف مطول نهج البلاغه) را از حفظ نکنی شهریه این ماه شمارا بشما نخواهم داد و دوسه هفته وقت برای این کار معین کرد ، مرا غیرت جوانی بحرکت آمده آن خطبه را در کمتر از آن مدت کاملاً حفظ کرده و سپس آنرا ترجمه بفارسی نموده متن و ترجمه را با بعضی توضیحات پاکنویس کردم و مانند یک رساله آنرا مرتب و ته دوزی نموده بردم منزل آن مرحوم ، و ابتدا آن خطبه را از اول تا باخر بدون تلجلیج از حفظ برای او خواندم و سپس رساله مذکوره را از بغل در آورده تقدیم آن مرحوم کردم ، او نگاهی بدقت در آن نموده هیچ نکفت و فوراً شهریه عقب افتاده را با شهریه همان ماه را بمن داد . ازین قفره حدس زدم که شرح من بر آن خطبه پسند او افتاده ولی محض اینکه من مملو ازعجب و غرور نشوم و تنبل و بیکاره باریابم چیزی از عقیده خود در آن خصوص نخواسته رو بروی من اظهار نماید ، باری آن مرحوم برای تشویق ما بدرس و بحث از هیچ وسیله کوتاهی نمی نمود .

صاحب ترجمه در بیست و چهارم ذی الحجه سنه ۱۳۳۱ قمری مطابق ۲۴ نوامبر ۱۹۱۳ میلادی مرحوم شد در حدود سن هفتاد سالگی کمایش .

شقیطی، شیخ احمد امین از مشاهیر ادباء شقیط^۱ است ولی در مصر ساکن بود و (وفاتش در ۱۳۳۱) او را مؤلفات مفیده است از جمله شرح معلقات عشر ، و قمری) «الدور اللوامع» در شرح شواهد «مع الهوامع» در نحو

۱- شقیط بکسر شین معجمه ناحیه ایست وسیع در جنوب بلاد مغرب (پنی مملکت مراکش MAROC) و واقعاست در مشرق سنگال فرانسه در افریقای غربی و بمابین جهت بعضی ناحیه شقیط را جزو بلاد مراکش می شمارند و بعضی دیگر جزو بلاد سودان ، و عجب است که از این ناحیه دور دست پرت افتاده افریقای غربی مجاور سیاهان سنگال از چندین قران باینطرف این همه ادباء میرز فعل هر یق در عربیت و نحو و لغت و حدیث و شعر و غیره و نیز بعضی شعراء بسیار فصیح بلیغ برخاسته اند .

تألیف سیوطی، و «الدرر فی منع صرف عمر» که رساله ایست در ردّ بر همشهری
آتی الذکر خود محمد محمود شنقیطی که ادعا میکرده که عمر همیشه منصرف
است و غیر منصرف هرگز نیامده. و کتاب نفیس «الوسیط فی تراجم ادباء شنقیط»
که کتاب بسیار مفیدی است و بعضی تألیفات دیگر که اسامی آنها در مجمع المطبوعات
العریبه آمده است.

صاحب ترجمه در مدت عمر کوتاه خود دامن همت بر کمر زده جداً متصدی
ردّ و ابطال عقاید واهی همشهری خود محمد محمود شنقیطی که شرح احوال او
بلافاصله بعد ازین خواهد آمد و تصحیح اغلاط قبیح فاحش نحوی و لغوی او گردید
و بخوبی از عهده این کار برآمد فجزاه الله عن العلم والأدب خیراً.

وفات صاحب ترجمه در صبح روز چهارشنبه هجدهم ماه رمضان سنه هزار و سیصد
وسی و یک هجری قمری مطابق بیستم ماه اوت سنه ۱۹۱۳ میلادی روی داد (ظاهراً در
مصر) و سن او در وقت وفات در حدود چهل و دو سال بود رحمه الله علیه رحمة واسعة.
ابن التلامید التکرزی الشنقیطی^۱، از مشاهیر ادباء و
لغویین و علماء انساب بود ولی در نحو ضعیف بوده است،
(وفاتش در ۱۳۴۳ قمری)
پس از تحصیلات اولیه در بلاد خود بمشرق سفر نمود و در
شهر های مکه و مدینه و مصر در هر کدام مدتی اقامت و باسلامبول نیز مسافرتی
کرد و در هر یک ازین بلاد از بس از خود مغرور بود در مجالس و محافل فضلا و
علمای آن بلاد را علناً و جهاراً تحقیر می نمود و ایشانرا نسبت بفلط و خبط و اشتباه
میداد و آنها را با خود دشمن جانی می نمود و در مدینه در نتیجه اینگونه رفتار های
او بالاخره او را از آنجا بیرون کردند.

۱ - برای شنقیط رجوع کنید بترجمه بلافاصله قبل، و تلامید بدال مهمله است که
تصحیف عامیانه تلامید بدال معجمه است و ترکز بضم ناء مثناة فوقانیه و ضم کاف نام یکی
از قبایل ناحیه شنقیط است (الوسیط فی تراجم ادباء شنقیط ص ۳۸۵).

در حواشی او بر مخصص^۱ ابن سیده که در تحت نظر او در سنه ۱۳۱۶ -
 ۱۳۲۱ قمری در هفده جلد در بولاق بطبع رسیده صاحب ترجمه عقاید بسیار غریبی
 از خود در بعضی از مسائل نحوی و لغوی اظهار نموده است که باعث انتقاد و حمله
 شدید علماء از هر طرف نسبت باو شده است مثلاً ادعا کرده است که کلمه عمر که
 باجماع نحاة غیر منصرف است هیچوقت غیر منصرف استعمال نشده است و در آن جز
 علمیت سبب دیگری برای منع صرف موجود نیست و اینکه نحویین گفته اند که عدل
 سبب دیگر منع صرف آنست بکلی ادعای باطلی است و بزعم او از دوازده قرن پیش
 تاکنون تمام نحاة در این باب بخطا رفته اند و اول ایشان سیبویه بوده است و اینکه
 او یعنی سیبویه ادعا کرده که وی از عرب این کلمه را غیر منصرف سماع نموده خطای
 صرف است و سایر نحاة در طول این دوازده قرن همه در این اشتباه کور کورانه از
 سیبویه تقلید کرده اند و هیچکس جز خود او تاکنون ملتفت این اشتباه نشده است^۲
 شیخ احمد امین شقیطی سابق الذکر در کتاب الوسیط فی تراجم ادباء شقیط
 پس از حمله شدید براو و ابطال این عقیده واهی او محض نقض صریح این ادعای
 فاسد چند بیت از قدمای شعراء عرب را که در آن عمر واضحاً غیر منصرف استعمال شده
 باستشهاد آورده است .

- ۱ - مخصص ابن سیده کتابی است در لغت ولی نه بترتیب حروف تهجی بلکه بترتیب
 موضوع کلمات است و باصطلاح امروزه لغت دستگامی است تقریباً شبیه بکتاب السامی
 فی الاسامی میدانی .
- ۲ - ما محض اینکه خوانندگان گمان نکنند که در نسبت این عقیده که خرق
 اجماع جمیع نحویین است باو راه مبالغه پیموده ایم عبارت شقیطی احمد امین سابق -
 الذکر را در ترجمه احوال او در کتاب الوسیط فی تراجم ادباء شقیط ص ۳۷۵ ذیلاً نقل
 میکنیم : « و من ذلك [ای من جمله اغلاطه] مسئله عمر فانه جازف فیها معازفة شدیدة
 و ادعی ان النحاة غلطوا فیها منذ اثنتی عشر قرناً ولم ینتبه لذلك بحیره وان اولهم فی ذلك
 سیبویه فانه غلط فیما ادعی سماعه من العرب من منعه وان غیره تابعه علی ذلك كتقليد -
 الأعمی الخ »

از جمله این بیت مشهور کمیت بن زید اسدی را که با چند بیت دیگر بهمین وزن و روی در آخر قصاید هاشمیات او که در سنه ۱۳۲۱ در مصر چاپ شده است مذکور است :

اهوی علیاً امیر المؤمنین ولا
ارضی بسبب ابی بکر ولا عمرا
[ولا اقول وان لم يعطيا فداک]
بنت النبی و لامیرانه کفرا
الله یعلم ما ذا یأتیان به
یوم القیامة من عذر اذا اعتذرا]

که چنانکه ملاحظه میشود همه قوافی این ابیات منصوب است، و نیز چندین بیت دیگر از ذوالرمله و فرزدق بعینه از همین قبیل یعنی با قوافی منصوب که در آخر همه آنها کلمه «عمر در حال جر» است و بصورت «عمر» منصوباً استعمال شده است ذکر کرده است که ما محض احتراز از تطویل از ایراد آنها در اینجا صرف نظر نمودیم.

در همان کتاب یعنی الوسیط فی تراجم ادباء شقیط گوید که سلطان عبدالحمید وقتی خواست که از نسخ عربیه که فعلاً در اسپانی موجود است ولی در اسلامبول وجود ندارد صورتی بدست آورد، یکی از رجال مملکت او باو پیشنهاد کرد که محمد محمود شقیطی صاحب ترجمه را برای این کار با اسپانی بفرستد، سلطان باو پیغام داد که برای سفر با اسپانی خود را مهیا سازد، او این تقاضای سلطان را قبول کرد مشروط بچند شرط یکی آنکه متولی موقوفات شقیطیها را در مدینه معزول نماید دیگر آنکه در این سفر يك طباخ و يك مؤذن همراه او نمایند و دیگر آنکه پس از مراجعت حق الزحمه او را باو بپردازند. سلطان تمام این شروط را پذیرفت و بخرج خود او را با کشتی با اسپانی فرستاد.

شقیطی باهانی رفته از نسخ عربیه که در اسلامبول یافت نمیشد فهرستی برداشت و مراجعت نمود، سلطان آن فهرست را از او تقاضا نمود، شقیطی گفت :
تأحق زحمت من بمن نرسد آنرا نمیدهم. سلطان گفت البته حق الزحمه تو بزودی

بنو خواهد رسید ولی او از تسلیم آن فهرست قبل از دریافت حق الزحمه خودامتناع نمود، سلطان متغیر شده گفت هیچ احتیاجی بآن فهرست نداریم و بدین طریق تمام زحمات او از این مسافرت هدر رفت و هیچ نتیجه و فایده برای عمل او مترتب نشد نه برای خود او و نه برای سایرین.

بالاخره شنقیطی بمرحوم شیخ محمد عبده معروف مفتی دیار مصریه پیوست و او برای شنقیطی ماهی پنج لیره مصری از عایدات اوقاف برقرار نمود و تا آخر عمر کدورتی مابین ایشان روی نداد.

صاحب ترجمه در سنه هزار و سیصد و بیست و دو قمری مطابق ۱۹۰۴ میلادی وفات یافت (در مصر بطن قریب بیقین).

شوریده شیرازی شاعر اواسط این قرن حاضر، نام او حاجی محمدتقی و از طرف ناصر الدین شاه یا مظفر الدین شاه ملقب بمفصح الملک گردیده بود و نام پدر او عباس بوده است، و از قرار مذکور

نسبتش باهلی شیرازی صاحب مثنوی سحر خلال میرسیده است. در سنه ۱۲۷۴ قمری در شیراز متولد گردید و در سن هفت سالگی بمرض آبله از هردو چشم نابینا شد و در سن نه سالگی او پدرش وفات یافت و او در کنف حمایت و تربیت خالش قرار گرفت.

در سنه ۱۲۸۸ قمری با خالش بحج رفت و در سنه ۱۳۱۱ قمری در مصاحبت نظام السلطنه حسینقلی خان مافی از شیراز بطهران مسافرت کرد و در نزد اتابک میرزا علی اصغر خان تقریبی تمام حاصل نمود و بناصر الدین شاه و مظفر الدین شاه معرفی گردید و قصابدی در مدح آن دو پادشاه سروده است و دولت قریه «بورنجان» از قرای کوهمره فارس را بعنوان سیورغال باو واگذار نمود و در سنه ۱۳۱۴ قمری بشیراز معاودت نمود و از پرتو عایدات آن قریه برای خود زندگی مرغه منظمی با

استغناء و وسعت تشکیل داد. در سنه ۱۳۲۳ قمری در شیراز متأهل گردید و بالاخره در روز پنجشنبه ششم ربیع الثانی هزار و سیصد و چهل و پنج قمری مطابق ۲۱ مهرماه ۱۳۰۵ شمسی در شیراز وفات یافت و در جوار قبر سعدی مدفون گشت و سن او در وقت وفات هفتاد و یک سال بوده است. (تلخیص بسیار مختصر مقاله آقای علی اصغر حکمت مندرج در شماره ۶-۷ از سال هفتم ارمغان).

راقم این سطور محمد قزوینی گوید من از مرحوم حسینقلی خان نواب شیرازی در برلین شنیدم که میگفت من با شوریده آشنا بودم و بمنزل او آمد و رفت داشتم و خادم او با من مأنوس شده بود بکروز خادم مزبور بمن گفت من نمیدانم این ارباب ما آیا علم غیب دارد، گفتم چطور؟ گفت او حکم کرده است که هر روز بلا استثناء همه اطاقهای منزل او جارو کرده شود و همیشه همه آنها پاک و پاکیزه باشد و ما هم همیشه این کار را می کنیم ولی گاهی از اوقات اتفاق می افتد که یکی از اطاقها را که روز قبل خوب جارو و پاکیزه کرده بودیم و هیچ محتاج بجارو کردن جدید نیست آن روز آنرا رد میدهیم و جارو نمیکنیم. رسم آقای ما اینست که هر روز که از بیرون بمنزل مراجعت میکند اول کاری که میکند اینست که میرود و اطاقها را یکی یکی سرکشی میکند، اگر اتفاقاً آن روز یکی از اطاقها را بعلت مذکور جارو نکرده باشیم او فوری برمیکرد و ما را میگردد بیاد عتاب و خطاب که فلان و فلان شده ما چرا فلان اطاق را امروز جارو نکرده اید و من بکلی مبهوت میمانم که با وجود کوری هر دو چشمان او و با وجود پاکیزگی ظاهری اطاق که ما فقط یک روز آنرا جارو نکرده ایم او چگونه ملتفت این مطلب میشود و این قهر مکرر از او سر میزند و من سر این قضیه را نمیتوانم درک کنم جز اینکه بگویم آقای ما دارای علم غیب می باشد.

من تبسمی کرده گفتم واقعاً امر عجیبی است ولی چون آقای شما بکلی از هر دو چشم کور است و کورها غالباً قوای ظاهری و باطنیشان قوی تر از سایر مردم

میشود شاید از يك راهی که ما نمیتوانیم حدس بزنیم او ملتفت این قمره میشود . بعد که شوریده را دیدم گفتم رفیق امروز نوکر تو چنین وچنان میگفت چه شیوه میزنی که اطلاق فقط يك روز جارو نخورده را ملتفت میشوی که چنین است ؟ شوریده خندیده گفت هیچ شیوه نیست و کار بسیار سهل و آسانی است . من هر روز در گوشه هر اطاقی که خودم نشان میکنم يك چوب کبریت یا يك نخود یا يك لوییا یا يك جسم صغیر دیگری شبیه باینها درجائی از اطلاق که اگر جارو بشود حتماً آن جسم صغیر بنوك جارو برطرف خواهد شد میگذارم و اگر جارو نشود آن چیز همانجا باقی خواهد ماند و فردا میروم و همان موضع را دست مالی میکنم اگر دیدم همان چوب کبریت یا نخود یا لوییا یا غیره بجای خود نیست و برطرف شده میفهمم که آن اطلاق جارو شده است و اگر بجای خود باقی است میفهمم که نوکر تقلب یا مسامحه کرده و آن روز آن اطلاق را جارو نکرده است .

من بسیار خندیدم ولی او بمن گفت مبدا که این راز را بخادم کشف کنی که کثافت از سر ما خواهد آمد و از پای ما در خواهد رفت ، من قول دادم که ازین مقوله چیزی بنوکر او نخواهم گفت و البته ممکن نبود که من سر آقا را پیش نوکرش فاش کنم .

شیبانی
(وفاتش در ۱۴۰۸ حسین خان شیبانی کاشانی . از شعرای مشهور فصیح بلیغ قمری)
قرن سیزدهم هجری ، ترجمه احوال او در مجمع الفصحاء
ج ۲ ص ۲۲۴ - ۲۴۵ و طریق الحقایق ج ۳ ص ۱۹۶ و نیز در رساله که این او آخر

۱ - من نفهمیدم چگونه کسی در عصر ما میتواند هم کتبه داشته باشد که چندین قرن است در ایران منسوخ شده است و هم اسم و مشمول حدیث «من تعزى بجزاء الجاهلية فاعضوه بهن ابيه ولا تکنوا» نشود ، و واضح است که اسمائی که در ایران بصورت کتبه اند مانند ابوالحسن و ابوالقاسم و ابوالفتح و ابوالفضل و غیره اسم علم اشخاص مفروض اند نه کتبه آنها و بعضی کتبه های دیگرمانند ابونصر ناصرالدین شاه و ابوالظفر مظفرالدین شاه و ابوالفضایل فلان کتبه های تمارنی است که مردم بآنها تملقاً الحاق میکنند، نه کتبه مادرزادی آنها .

بقلم مرحوم میرزا محمد علی خان مجیرالدوله در شرح احوال معارف طایفه شیبانیان منتشر شده مسطور است، و سطور ذیل ازین رساله نقل شده :

مرحوم ابونصر شیبانی طبعی قادر و سرشار چون بحری زخار داشت و الحق مانند یکی از شعراء خوب ترکستان شعر می سرانید، نثر را نیز شیرین و خوش می نگاشت، کتابی نیز موسوم به «درج درر» مشتمل بر نظم و نثر از نتایج خاطر و نسیج خامه وی بطبع رسیده که از هر جهت مطبوع است و نیز آن مرحوم در سلك اهل تصوف و عرفان و سالها در کسوت درویشی بود و با فقرا و دراویش و اهل حال مجانست و مؤانستی بکمال داشت چنانکه از بسیاری از اشعار و کلمات مسلك و طریقت و عقیدت او معلوم است، پس از طی شصت و اند سال از مراحل زندگانی بجهان جاودانی انتقال نمود، انتهى .

در مجمع الفصحاء قریب بیست و سه صفحه از منتخبات اشعار او را بدست میدهد که از مطالعه آنها بخوبی میتوان ببلو درجه او در شعر پی برد .

سابق من از چند نفر از ادبای ایران شنیده بودم که مرحوم هدایت در مجمع الفصحاء مابین این شیبانان و یک شیبانان متقدم دیگر که از شاهزادگان ملوک غوریه و معاصر سلطان سنجر بوده و شرح احوال و بعضی اشعار او را عوفی در لباب الالباب ج ۱ ص ۶۰ - ۶۲ در تحت عنوان (اختیارالدین روزبه الشیبانی) ذکر کرده خلط نموده و بعضی اشعار هر کدام را در ضمن ترجمه احوال دیگری آورده است، ولی من از مقایسه ترجمه احوال شیبانان متقدم مذکور در لباب الالباب با ترجمه احوال شیبانان متأخر یعنی ابونصر فتح الله خان شیبانان مذکور در مجمع الفصحاء ج ۱ ص ۸۶ بچنین چیزی برخورددم و فقط اشتباهی که مرحوم هدایت در این خصوص کرده اینست که کنیه «ابونصر» را که کنیه شاعر معاصر یعنی فتح الله خان شیبانان است بر اسم شیبانان قدیم افزوده است و از او به (اختیارالدین علی ابی نصر شیبانان) تعبیر کرده است در سورتیکه شیبانان قدیم کنیه «ابونصر» چنانکه در نقل عین عنوان او از لباب الالباب

ملاحظه شد ندارد بلکه او اصلاً کنیه ندارد نه ابونصر و نه غیر آن .

محض نمونه و طرز اسلوب شعر شبانی معاصر چند بیت از ابتدای یکی از قصاید او ذیلاً آورده میشود :

از کوهسارها که سترد این نگارها	کایدون چوساده سیم شد این کوهسارها
در تاخت باد مهر بشارت فرو نوشت	آن پرده های نیلی و حمیری خمارها
بی رنگ و بوی شد همه اطراف بوستان	وز لاله پاک گشت همه لاله زارها
کبکان کوهساری از بیم برف و باد	پنهان شدند در شب تیره غارها
باد خزان نگر که ز بوستان فرو سترد	آن نقشهای طرفه و نیکو نگارها
سختا که دل نسوخت جهانرا بدان گوی	کان لعنتان باغ و شکفته بهارها
انداختند در قدم باد مهرگان	آن یاره های زرین وان گوشوارها
آن اسپر غمها نگری کز نهب باد	لرزان شده چو طره مشکین عذارها
مرغان باغ رخت بیستند خیل خیل	تا ساخت باد مهر زهر سو سوارها
جز زاغ راه باغ کسی نسپرد دگر	تا بر ز برف گشت همه رهگذارها
امروز سوخت باید در بر همی بخور	کز ابر خاسته است زهر سو بخارها

صاحب ترجمه در اواخر عمر در طهران نزدیک بدروازه قزوین باغچه و خانقاهی بنا نمود و برای مدفن خود در آنجا مکانی را معین ساخت و در شب دو شنبه بیستم رجب سال هزار و سیصد و هشت قمری مرحوم شد و در همان دخمه بخاکش سپردند .

شیخو ، الاب لویس (۱۸۵۹ - ۱۹۲۷)
 از نصاری جزیره (یعنی بین النهرین) ، اسم حقیقی او از قرار تقریر معجم المطبوعات العربیه رزق الله بن یوسف ابن عبدالمسیح بن یعقوب بن عبدالمسیح بوده است و من (میلادی)

نمیدانم شیخو نام خانوادگی این خاندان بوده یا نام مستعاری که او برای خود اتخاذ کرده بوده است . وی دز سنه ۱۸۵۹ میلادی در ماردين شهر معروف بین النهرین شمالی متولد گردید و بعدها سفری بلویا نمود و در مدارس ذریتهای آنجا میادی

تحصیلات اولیه و السنة یونانی و لاتینی و فرانسه را آموخت و سپس مراجعت به بیروت نمود و درسك آباء یسوعین بسیار متعصب عنود (یعنی ززویتها) درآمد و بتالیف بعضی کتب که اسامی آنها در معجم المطبوعات العربیه و اعلام خیرالدین زرکلی مشروح است مشغول گردید از قبیل مجانی الأدب و شعراء النصرانیه و علم الأدب و معرض الخطوط العربیه و الآداب العربیه فی القرن التاسع عشر، و اغلب این کتب مشحون است از اغلاط و اوهام تاریخی و لغوی و نحوی بسیار فاحش و واضح بل فاضح و در این اغلاط تاریخی علاوه بر غلطهای ناشی از بی سوادى و سطحی بودن معلومات او اغلب تمعد و تعصب در قلب حقایق تاریخی نیز در کار بوده است و همیشه و در جمیع مؤلفات خود مطمح نظر او و هدف یگانه فعالیت او این بوده که مزایای اسلام را بزعم فاسد خود مغلوب و معکوس جلوه دهد و نصرانیت را (آن هم نصرانیت ززویتی را که بناء آن بر افترا و کذب سریع و قیح و بهتان و جحد و انکار مزایای سایر مذاهب است) پاک و طاهر و مطهر و نورانی مثل آفتاب در وسط السماء که چشمهای نوع بشر را از تلاء خود خیره میکند بعالمیان ارائه دهد.

در کتاب شعراء النصرانیة او (که فعلاً من دسترسی بآن ندارم و سابق در پاریس آنرا خریدم بودم ولی از بس وقاحت آشکار و کذب رویا روی او مرا عصبانی میکرد آنرا بکسی دادم) اکثریت عظیمه اشخاصی را که او از روی عمد و قصد نه از راه اشتباه و خطا نصرانی می شمرد یا از شعراء جاهلین قبل از اسلام بوده اند یا از مسلمین خاص" خالص و همچنین در مجسماتی الا دب او که بطبق مثل عامیانه معروف سك زرد برادر شغال است و از همان روحیه تدبیر بکذب بقصد نشر مزایای مذهب خود و اخفاء مزایای مذاهب سائره تراویده است نیز همین کار را کرده است، و من چند مثال ازین کتاب اخیر که هم تمعد" او را در کذب و قلب حقایق تاریخی میرساند و هم بفايت سطحی بودن معلومات او را در عربیت و رجال و تاریخ نشان

میدهد زیرا میز نم تا مجملاً از جنس مطالبی که او در این کتاب گنجانیده است نمونه بدست آید.

در جزء ۳ ص ۱۹۴ بجای « عبدالله بن الزبیر » معروف که بعد از وفات معاویه در مکه و حجاز ادعای خلافت کرد او مکرراً « عبدالله بن الزبیری » بایاء نسبت در آخر نگاشته است.

در جزء ۴ همان کتاب ص ۲۹۸ گوید: « ومن خطباء النصرانية خالد القسری » و حال آنکه او یکی از مشاهیر مسلمین و یکی از عمال خلفاء بنی امیه بوده منتهی اینست که مادرش نصرانیه بوده است و بسیار فرق هست مابین کسی که فقط مادرش عیسوی بوده است و خود او از مشاهیر مسلمین با کسی که خود او از « خطباء نصرانیت » بوده است، مانند خاقانی شاعر معروف که مادرش عیسوی بوده است و خود او از مشاهیر شعراء مسلمین.

در همان جزء ۴ ص ۳۰۸ گوید: « ومنهم [ای من کتاب النصارى] ابن المقفع » و حال آنکه در هیچیک از کتب تواریخ و رجال و ادب مطلقاً و اصلاً و بوجه من الوجوه هیچکس چنین نسبتی با ابن المقفع نداده است، منتهی چیزی که در حق او گفته اند اینست که اسلام در قلب او آن رسوخی که بایستی داشته باشد نداشته و هنوز بقایای محبت مجوسیت در اعماق قلب او مانند آتش زیر خاکستر باقی مانده بوده است و حکایت عبور او از مقابل آتشکده و نمثل او بیت معروف احوص

یا بیت عاتکه الذی اتعزل حذرا لعدی وبه القواد موکل

در کتب تواریخ مشهور است.

و باز در جزء ۴ همان کتاب ص ۳۰۷ در ترجمه فیلسوف معروف مسلمین یعقوب بن اسحق بن الصباح بن عمران بن اسمعیل بن محمد بن الأشعث بن قیس بن معدیکرب الکندی گوید: « الکندی هو یعقوب بن اسحق الکندی النصرانی و کان شریف الأصل نصرانیا الخ » و حال آنکه وی و آباء وی و اجداد وی در جاهلیت همه از ملوک عرب و در اسلام اغلب از امراء و رؤساء مشهور مسلمین بوده اند، جداعلای وی اشعث بن

قیس از صحابه حضرت رسول بود و در خلافت ابوبکر مرتد شد و باز اسلام آورد و ابوبکر خواهر خود ام فروه را بوی تزویج نمود، و محمد بن الأشعث جد اعلاى صاحب ترجمه ازو متولدگشت، محمد بن الأشعث از امرای معروف بنی امیه بود و اوست که مسلم بن عقیل پسر عم حسین بن علی علیه السلام را در کوفه دستگیر نموده بدست ابن زیاد داد.

پدر صاحب ترجمه اسحق بن الصباح از جانب مهدی و رشید امیر کوفه بود، و قفطی در حق یعقوب بن اسحق کندی صاحب ترجمه گوید: «المشهر فی الملة الاسلامیة بالتبحر فی فنون الحکمة الیونانیة و الفارسیة و الهندیة» و نیز گوید ولم یکن فی الاسلام من اشتهر عند الناس بمعاناة علوم الفلسفة حتی سموه فیلسوفاً غیر یعقوب هذا» ۱. حال ملاحظه کنید که این ژزویت منفور متعصب عنود کذاب مفتری، بی شرم وقیح چه شخصی را از اساطین اسلام و مشهور در شرق و غرب باین سمت میخواهد بیک نوک قلم اورانصرانی قلم دهد و نیز ملاحظه فرمائید که جوانان عیسوی متخرج از مدرسه ژزویتی قدیس یوسف در بیروت که این کذاب مدیر آن و معلم آنها و هادی تعلیم و تعلم آنها بوده از چه جنس «معلوماتی» دماغ ایشان وقتی که فارغ التحصیل شدند و از مدرسه بیرون آمدند انباشته بایستی بوده است.

و باز از اغلاط مضحکه او در مجانی الأدب ج ۴ ص ۳ آنست که فصلی از کتاب مواقف قاضی عضد الدین ایجی نقل کرده و در آخر آن فصل مأخذ خود را اینگونه مرقوم داشته: «المواقف لعاضد الدولة الایجی، بجای عضد الدین الایجی! و در جزء ۶ ص ۳۲۲ بطور عنوان چنین دارد «فتح القدس لصلاح الدین» بجای «فتح صلاح الدین للقدس» که از آن معلوم میشود که وی با لفت صحیح عربی و اسلوب تعبیرات عرب نیز مانوس نبوده است.

و باز از اغلاط واضحه او اینست که در جزء ۴ مجانی الأدب ص ۱۰۸ اشعاری نقل کرده باین عنوان: «نخبة من الصادح و الباغم (ابن حجة الحموی، !!) و حال آنکه صادق و باغم که دو مرتبه چاپ هم شده است یکی در سنه ۱۲۹۲ هجری در مصر و

و دیگر در سنه ۱۸۸۶ میلادی در بیروت با جماع مورخین از ابن الهباریه متوفی در سنه ۵۰۲ از معاصرین نظام الملك طوسی است و وی متجاوز از سیصد و سی سال قبل از ابن العججه حموی متوفی در ۸۳۷ که این مؤلف نادان آن منظومه را نسبت باوداده میزیسته است و ابن حجة الحموی مؤلف و شارح بدیعیه معروف با اسم خود او میباشد و موسوم است بخرانه الأدب که دو مرتبه در سنه ۱۲۷۳ و ۱۲۹۱ در بولاق چاپ شده است.

چیزی که تا درجه مایه خوش وقتی است آنست که من بخاطر ندارم که هیچیک از علما و فضلاء مسلمین شام و مصر و عراق و هندوستان و غیره هرگز استنادی بکتب موهونه این کذاب وضاع مفتری کرده باشند یا از یکی از تألیفات او که علاوه بر اکاذیب و اباطیل نعمدی او اصل خود مندرجات معمولی آن کتب در نهایت سرعت و عجله و عدم تعمق و عدم تتبع جمع و تلفیق شده نقلی کرده باشد و از اینجا واضح میشود که علمای مسلمین که معلومات ایشان مؤسس بر اساس مستحکم قواعد و مقررات و سنن متبعه هزار ساله بین ایشان میباشد باین آسانها بدام تبلیغات و نشریات اینگونه متقلین از «مبشرین» نخواهند افتاد.

و در ختام این نکته را یاد آوری میکنم که مفیدترین تألیفات لویس شیخو صاحب ترجمه و خالی ترین آنها از اکاذیب معمولی او کتاب «الآداب العربیه فی القرن التاسع عشر والرابع الأول من القرن العشرين» است زیرا که چون اساس این کتاب بر تراجم احوال مستشرقین است که اغلب عیسوی میباشند لهذا در این کتاب موضوعی برای نصرانی قلمداد کردن غیر نصرانی که هدف زندگانی او بوده است بدست او نیفتاده بوده است و الا البته همان طریقه معمولی خود را در نشر اکاذیب ادامه میداده است. صاحب ترجمه در روز هشتم دسامبر ۱۹۲۷ میلادی (مطابق سیزدهم جمادی الآخره سنه هزار و سیصد و چهل و شش هجری قمری) در بیروت وفات یافت در سن شصت و هشت سالگی ۱.

۱ - رجوع شود بفرست کتابخانه ملی مصر ملحق بجزء رابع ص ۶۰ در عنوان شمراء النصرانیه و تاریخ ۱۹۲۸ میلادی در مجمع المطبوعات الحریه سهواست.